

[چاپ پنجم]

۱۵

پیتر برگر، آنتون زایدروld



اعتقاد بدون تعصب

نشرگان
کتابخانه

محمود حبیبی

فهرست

۷	سخن سرپرست مجموعه
۱۵	فصل ۱: خدایان بی‌شمار مدرنیته
۴۳	فصل ۲: سازوکار نسبی‌سازی
۶۹	فصل ۳: نسبی‌گرایی
۹۱	فصل ۴: بنیادگرایی
۱۱۱	فصل ۵: یقین و تردید
۱۴۵	فصل ۶: محدودیت‌های تردید
۱۷۱	فصل ۷: سیاست میانه‌روی

فصل ۱

خدایان بی شمار مدرنیته

درست در آستانه قرن بیستم، نیچه با لحنی سرشار از یقینی شورانگیز مرگ خدا را اعلام کرد. امروزه، بعد از گذشت کمی بیش از یک صد سال، این پیشگویی به سختی باورپذیر به نظر می‌رسد. اینکه آیا خدادار واقعیت کیهانی وجود دارد یا خیر، مسئله دیگری است. و این سؤال را نمی‌توان با علوم تجربی پاسخ داد: نمی‌توان خدا را موضوع یک آزمایش علمی قرار داد. اما در واقعیت ملموس تجربه زندگی انسانی امروز، خدایان واقعی بسیار متعددی وجود دارند که برای جلب توجه و بیعت مردم با یکدیگر رقابت می‌کنند. نیچه فکر می‌کرد که در آستانه عصر الحاد ایستاده است. اما هم‌اکنون به نظر می‌رسد قرن بیست و یکم، عصر چندخدایی است. انگار خدایان بی شمار دوران باستان اکنون به قصد انتقام بازگشته‌اند.

متفکران رادیکال‌تر عصر روشنگری، به ویژه در فرانسه، با شور و شغف، انتظار مرگ دین را می‌کشیدند. دین، توهمی بزرگ تصور می‌شد؛ توهمی که نه فقط موجب پیدایش انبوهی از خرافات، بلکه موجب بروز هولناک‌ترین قساوت‌ها شده بود. جنگ‌های مذهبی بعد از انشعاب پروتستان‌یسم در اروپا قطعاً به این دیدگاه اعتبار بخشیدند.

از این رو، فریاد «شر را نابود کنید!» ولتر نه فقط کلیسای کاتولیک - بنا به تجربه او، مادر همه قساوت‌ها - بلکه کل دین را دربرمی‌گرفت. پروتستان‌ها نیز با همان شور و حرارت مخالفان کاتولیکشان بدعت‌گذاران را اعدام می‌کردند و جادوگران را در آتش می‌سوزاندند. کسی در خارج از مسیحیت دوشقه شده هم قادر به یافتن سنت دینی جذاب تری نبود.

البته سلاحی که قرار بود دین را نابود کند، عقل بود. در پرتوی متین عقل، توهم دین نیست می‌شد. این انتظار وقتی که انقلابیون فرانسوی الهه عقل را در «کلیسای مدلن» در پاریس بر تخت نشانند، به صورتی شگرف نمادین شد. این ایمان روشنگری با انقلاب فرانسه به پایان نرسید. در واقع این ایمان در قالب‌های مختلف تا امروزه حیات خود ادامه داده است. در قرن نوزدهم، این ایمان بیشتر صرف علم شد. چنین تصور می‌شد که عقل یک روش خطاناپذیر برای فهم جهان و در نهایت برپایی یک نظم اجتماعی برتر اخلاقی کشف خواهد کرد. به عبارت دیگر، فلسفه روشنگری به علم تجربی تبدیل شده بود. پیامبر این انقلاب، اوگوست کنت بود که ایدئولوژی پوزیتیویسم وی تأثیر چشمگیری بر روشنفکران مترقی اروپا و خارج از آن داشت (به خصوص آمریکای لاتین که پرچم برزیل هنوز منقش به شعاری کنتی است: «نظم و پیشرفت»). بنابراین چندان اتفاقی نبود که در نهایت این کنت بود که علم جدید جامعه‌شناسی را ابداع کرد.

بارشد جامعه‌شناسی، شباهت این علم با تصویر ذهنی کنت کمتر و کمتر شد. این علم خود را هرچه بیشتر نه نظامی فلسفی بلکه علمی مبتنی بر شواهد تجربی و در معرض ابطال تجربی تلقی می‌کرد. سه متفکر را عموماً بنیانگذاران جامعه‌شناسی مدرن می‌دانند - کارل مارکس، امیل دورکم و ماکس وبر. اختلاف نظرهای عمیقی بین این سه نفر

وجود داشت. اما وقتی بحث مذهب به میان می‌آمد، همگی، البته به دلایلی متفاوت، بر این باور بودند که مدرنیته باعث زوال دائم دین می‌شود. مارکس و دورکم، که هر دو فرزندان عصر روشنگری بودند، از این روند استقبال کردند. وبر، برخلاف آنها، با تسلیمی غمبار به آن می‌نگریست. در جامعه‌شناسی دین که در قرن بیستم شکل گرفت، این پیوند مدرنیته با زوال دین به «نظریه سکولاریزاسیون» معروف شد. بر اساس این نظریه، مدرنیته، هم به خاطر گسترش شناخت علمی و هم به خاطر ویرانی پایه‌های اجتماعی ایمان دینی به دست نهادهای مدرن، الزاماً منجر به سکولاریزاسیون می‌شد (فرایندی که زوال تدریجی دین در جامعه و در ذهن افراد را در پی می‌آورد). این نظریه مبتنی بر رد فلسفی دین نبود، بلکه متکی بر شواهد تجربی گوناگونی بود که ظاهراً این نظریه را تأیید می‌کردند. (جالب اینکه بسیاری از این شواهد برگرفته از اروپا بود). باید تأکید کرد که این نظریه (به زبان وبر) خالی از داوری ارزشی^۱ بود، یعنی هم مخالفان و هم موافقان می‌توانستند به آن استناد کنند. بنابراین بسیاری از متألهان مسیحی قرن بیستم هم با اینکه از این فرایند معروف به سکولاریزاسیون اصلاً دل خوشی نداشتند، اما به آن به چشم یک واقعیت علمی مسلم می‌نگریستند که هم کلیساها و هم افراد مؤمن باید به نحوی با آن کنار بیایند. البته تعداد معدودی از متألهان هم راه‌هایی یافتند که واقعاً آن را بپذیرند (مثل هواداران نظریه کم‌دوام «الاهیات مرگ خدا» در دهه ۱۹۶۰).

وضع کنونی سکولاریزاسیون در جهان چگونه است؟

قضاوت منصفانه‌ای است اگر بگوییم اتفاقات دهه‌های بعد از جنگ جهانی دوم نظریه سکولاریزاسیون را به طور گسترده‌ای ابطال کرده